



سعدی « بوستان » باب سوم در عشق و مستی و شور - بخش ۲۲ - گفتار اندر سماع اهل دل و تقریر حق و باطل آن

و گر نه ره عافیت پیش گیر	اگر مردِ عشقی کم خویش گیر	۱
که باقی شوی، گر هلاکت کند	مترس از محبت که خاکت کند	۲
مگر حال بر وی بگردد نخست	نروید نبات از حیوی درست	۳
که از دستِ خویشت رهایی دهد	تو را با حق آن آشنایی دهد	۴
وز این نکته جز بی خود آگاه نیست	که تا با خودی، در خودت راه نیست	۵
سماع است اگر عشق داری و شور	نه مطرب که آواز پای ستور	۶
که او چون مگس دست بر سر نزد	مگس پیشِ شوریده دل پر نزد	۷
به آوازِ مرغی بنالد فقیر	نه بم داند آشفته سامان نه زیر	۸
ولیکن نه هر وقت باز است گوش	سراینده خود می نگردهد خموش	۹
به آوازِ دولاب مستی کنند	چو شوریدگان می پرستی کنند	۱۰
چو دولاب بر خود بگریزند زار	به چرخ اندر آیند دولاب وار	۱۱
چو طاقن نمائند گریبان درند	به تسلیم، سر در گریبان برند	۱۲
که غرق است از آن می زند پا و دست	مکن عیبِ درویشِ مدهوشِ مست	۱۳
مگر مستمع را بدانم که کیست	نگویم سماع ای برادر که چیست	۱۴
فرشته فرو ماند از سیرِ او	گر از برجِ معنی پرد طیرِ او	۱۵
قوی تر شود دیوش اندر دماغ	وگر مردِ لهو است و بازی و لاغ	۱۶
به آوازِ خوش خفته خیزد، نه مست	چو مردِ سماع است شهوت پرست	۱۷
نه هیزم که نشکافدش جز تبر	پریشان شود گل به بادِ سحر	۱۸
ولیکن چه بیند در آینه کور؟	جهان پُر سماع است و مستی و شور	۱۹
که چونش به رقص اندر آرد طرب؟	نبینی شتر بر نوایِ عرب	۲۰
اگر آدمی را نباشد خر است	شتر را چو شورِ طرب در سر است	۲۱

| وزن: فعولن فعولن فعل (متقارب مثنی محذوف یا وزن شاهنامه) |



خانقاه خاکسار جلالی مطهری
KAKSAR KHANQAH

